



زوله اصفهانی

سن آنتونیو - عکاس: شهلا حائری



زیلا مساعد ، شاداد وجدی :
سن آنتونیو - عکاس : شهلا حائری

شهرت روزگاری زانسان را
مقاله‌های علمی و ادبی
به روزگاری زانسان را
و مقاله‌های علمی و ادبی

گزارشی از جلسه‌های سن آنتونیو

شهلا حائری

جلسه زنان شاعر ایرانی که با همکاری بنیاد پژوهش‌های زنان ایران و بنیاد فرهنگی پیر سازمان یافته بود در روز ۱۲ نوامبر ۱۹۹۰ در کنفرانس سالانه انجمن مطالعات خاورمیانه (MESA) در شهر سان آنتونیو در ایالت تگزاس با موفقیت برگزار شد. ریاست این جلسه را خانم پروین شکیبا عهده دار بودند.

شش تن از زنان شاعر معاصر ایرانی که در اروپا، آمریکا و ایران زندگی می‌کنند در این جلسه شرکت کردند و هر یک با ظرافت و نکته‌سنجی خاصی با خواندن اشعار خود حاضرین در جلسه را چند ساعتی با دنیای شعر و ادبیات فارسی مرتبط ساختند.

ابتدا خانم زاله سلطانی (اصفه‌ای) که از لندن آمده بودند به گفتگو درباره شعر پرداختند و تطلعاتی چند از اشعار خود را دکلمه کردند. خانم زاله سلطانی درباره شعر چنین گفتند:

... شعر در میان همه هنرها با زبان سر و کار دارد و زبان وسیله ارتباط بین انسانهاست، لذا هنری است گویاتر و همگانی‌تر و مردمی‌تر. شعر، دلها و جانها را به هم نزدیک می‌کند. با نیروی جادویی و اعجاز زیبایی که ویژه ذات هنر است، ما را فراموشی خواند تا زندگی بی بارکشت خودمان و دیگران را عاشقانه دوست داریم و برای بهبود و شکوفایی آن بکوشیم و با ظلم و زشتیها مبارزه کنیم. شعر این توانایی معنوی را دارد.

شمرگویی، یک نوع تشکی، عطش و آتش درونی و یک نیاز روحی شاعر است و البته یک کار جدی اجتماعی او. تا زمانی که در ذهن و اندیشه شاعر می‌جوشد، متعلق به خود اوست، اما هنگامی که زاده و آفریده می‌شود یعنی روی کاغذ می‌نشیند و به چاپ می‌رسد، به یک فرآورده فرهنگی، یک پدیدهٔ هنری- اجتماعی

از آشیانه به دوشی چه می قرار و غنیمت
 ز دوست یا که ز دشمن من از که در گله باشم
 به خویش گفتم از اول که مرگ بهتر از آن که
 شریک دزد شیریر و رفیق قاتله باشم

سپس خانم سیمین بهبهانی، که قدم رنجه کرده، از ایران برای این کنفرانس به آمریکا آمدند، صحبت خود را این چنین آغاز کردند:

زان پس که زبان از می گفتار گشودیم
 تا دامنه عمر سرودیم و سرودیم
 بر گنج درست سخن نادره کاران
 در خورد توان خرده ناپیچ نژودیم
 بودیم و کسی پاسی نمی داشت که هستیم
 باشد که نباشیم و بدانند که بودیم

سپس بحث جامعی درباره "تصویر در شعر فارسی" ایراد کردند که خلاصه ای از آن به قرار زیر است:

"...وقتی کسی در برخورد با مفهومی، ذهن خود یا شنونده را رادار به ساختن تصویری می کند که تصاویر دیگر، به سبب تقارن یا تشابه یا تضاد یا تجانس یا اسباب دیگر، در ذهن حضور می یابند، کاری شاعرانه انجام داده است. مثلاً، وقتی کسی با به کار گرفتن کلمه "آب" ذهن را در عین حال متوجه بلور و شباهت آن با آب می کند، یا از کلمه "شب" ذهن را متوجه روز و تضاد آن با شب می کند، در واقع از عنصر خام خیال ایجاد تخیل کرده است..."

ممکن است عنصر خام خیال سالها در ذهن بماند و در وقتی مناسب به صورت تخیل پدیدار شود، نه این که هر مفهوم یا هر خیالی فوراً عامل تخیل شود...

"پس عنصر خام خیال که همان مرحله نخستین تکوین تصویر و توجه به منطق محض مفهوم باشد، در واقع تصویری ست که پیش از یک "بمد" ندارد. اما وقتی خلغ دیگری به آن افزوده شود که مفهوم دیگری را در کنار آن تداعی کند، بمد دیگری برای آن پدید می آید که، به تعبیر من، "تصویر سازی در سطح" است. حال اگر شاعر در کنار دو مفهوم قبیل مفهوم سوم را نیز تداعی کند، تصویر "حجم" پذیرفته است. فرض کنیم که شاعری بگوید: "ضمیر تو آینه آب است". در این تصویر سه بمد داریم: (۱) ضمیر تو؛ (۲) آینه؛ (۳) آب.

تبدیل می شود که در اختیار جامه ای که شاعر را پرورانده قرار می گیرد.
 ما شاعران برای دل خودمان یا برای همدیگر شعر نمی گوئیم. مردم چشم انتظارند تا در شما و شادها، رنجاها و رزنهای رهاهی بخش آنها، شریک سرنوشت شان باشیم.

هر قطعه شعر، یک رویداد تازه هنری، یک مژده نو یا یک فراخوان مهم اجتماعی است، نه تفتن و سخن بازی و شکوه و شیوه شخصی شاعر.

هشور و هیجان و الهامی که درون شاعر را مشوش و متلاطم می کند، همان جا شکل می گیرد، رنگین و آهنگین می شود و پدید می آید. بنابراین شکل و محتوای شعر، مانند جسم و جان اند که توأم به دنیا می آیند. نمی شود آنها را از هم جدا کرد. خواه شعر عروسی باشد یا نیایشی یا شعر بی وزن آزاد.

هر قدر اندیشه، ادراک و احساس شاعر والاتر، و تسلط او بر زبان و واژگان بیشتر باشد، نیاز وی به صنایع لفظی زاید و سبلهای پیچیده دور از ذهن، کمتر خواهد بود.

"روشن است که تصور و تصویرهای تازه شاعرانه، تخیلات و ترکیبهای نو، به نوبه خود بسیار لازم اند، چون شعر را زیبا و دلپذیر می کنند و چنان که گفته شد و بر همه معلوم است زیبایی جزئی جدایی ناپذیر از هنر است.

اما توجه بیش از حد به فرم و آرایشهای ظاهری، بدون پالایش مفهومی والا، شعر را به فرمایش یا یک نوع سبک هندی مدون معنایی دچار می کند که به درد زندگی و زمانه امروزی نمی خورد. متأسفانه بخشی از شعر کنونی ما، به این سو کشانده می شود.

آزادی، روح هنر است و آزادانه آفریدن حق طبیعی هر هنرمند. و زمان دادگرتترین دآوری است که نگهدار آثار ارزشمند هنری بوده و خواهد بود."

شعرهای واله سلطانی اغلب با طبیعت سروکار دارند:

منی که مژده رسان بهارهای نرینم
 در این بهار غم آور چگرت چلچله باشم
 چه جای نمه شادی در این عزای عمومی
 ترازه ساز کداسین هرا و هلهه باشم